

الویس جانسن ایدان مردی با دو زندگی متفاوت است. یازده ماه از سال به عنوان مدیر سازمان پارکها در شهرداری لندن کار می کند و با پایان هفته را با همسرش الیزابت و سه فرزندش به استراحت می برد. اما در دسامبر و ژانویه، معمولاً الویس را در زادگاهش می توان پیدا کرد. یک دهکده کوچک در غنا که الویس در آن به نام نانا اوتوماتین کافی ایدان اول، براهنه جوکوا نامیده می شود و به تمام معنا سلطنت می کند. جورج دارلی دوران در تازه ترین سفر الویس او را همراهی کرده است.



الویس با رئیس قبیله همسایه دیدار می کند

الویس

افریقای

نوشته جورج دارلی - دوران

بازگشت رئیس
ملاقات در جوکوا

مضامین و پوست خود را سر حال آورده چهره ای شاداب پیدا کنم. نانا الویس تصمیم دارد در شورای برنت به کار خود ادامه دهد. و بک یا دو بار در سال از قبیله خود دیدار کند. جدا از این موضوع، او و همسرش، ملکه الیزابت، دلشان نمی خواهد در زندگی خود تغییر چشمگیری وارد کنند. ملکه الیزابت شب گذشته اعتراف کرد که هنوز از فرسودگیهای سزبری خرید می کند. من تصمیم گرفتم این رئیس قبیله انگلو - افریقایی را دنبال کنم. به شورای برنت، حومه شمال غربی لندن زنگ زد و خط را به آقای جانسن - ایدان وصل کردند. زمانی که نمای خود را برای دیدار با او و گفتگو در بارهٔ «بیک پروژه مطرح کردم، برخورد بسیار دوستانه ای داشتند. چشمت روز بعد در ساختمان عظیم و ملال آور شور بود.

مدتی پیش مطلب مختصری در بیک روزنامه لندن توجه مرا جلب کرد: «اسطغان به سرزمین خویش باز می گردد. الویس جانسن ایدان مشهور به نانا الویس جوکوا، روز گذشته و پس از آنکه به ریاست قبیله فانتی، قبیله بومیش در غنا، برگزیده شد به عنوان رئیس اداره پارکهای شورای برنت به امر کارش بازگشت.

الویس جانسن - ایدان از من در دفتر کارش استقبال کرد. قد متوسط و هیكلی توتمند داشت و در صورت گردش بیک جفت چشم نیز و شفاف می درخشید. صدایش آرام، اما

رئیس ۳۷ ساله پس از بازگشت: «السون گفته بود. مرا کاملاً مسحور خود کرد. بیک روز مجبور شدم در بیک وان بومی سه اربعمیان مارویی پسر سده بود حمام بگیرم تا



الویس میان مردمش

عنوان این ریاست و بیانگر آن است که الویس مسئولیت‌های ویژه‌ای در مورد «جوانان» منطقه خود برعهده دارد. چونکه نام دهکده الویس است و «ایدانکروم» بدان معناست که دهکده قلمرو سنی خانواده ایدان است. «کروم» را می‌توان معادل «ویل» انگلیسی (و «ی» فارسی که به آخر نام شهر یا روستا اضافه می‌شود) دانست.

زندگی الویس از زمان برگزیده شدنش به سلطنتی برقراری تعادل میان وظایفش در مقام رئیس سازمان پارکها و تفریحات شورای برنت، به عنوان شوهر و پدر و در نقش رئیس قبیله فانتی بوده است. او اکنون یکتا با دوبار در سال از غنا دیدار می‌کند و بخش مهمی از دسامبر و ژانویه را با مردمش می‌گذراند. این زمان با سالگرد انتخاب او (۲۷ دسامبر) و جشنهای پایان سال در چوکرا مصادف است. باقی وقت الویس میان شغلش در برنت و خانواده‌اش در خانه تقسیم می‌شود.

الویس به من گفت که پس از انتخاب شدنش توجه زیاد رسانه‌های گروهی را به خود معطوف کرده است. میزان نادرستی مطالب درج شده در مقالات گوناگونی که راجع به او نوشته می‌شوند، او را متعجب ساخته است. هر مقاله روایت خود را از داستان او بازگو می‌کند. یک روزنامه معتبر ادعا کرد که نام او از الویس پرسپلی گرفته شده است که آشکارا غیرممکن است، زیرا او سالها پیش از آنکه الویس پرسپلی شهرت یابد به دنیا آمده بود. اشیاهی که در همه این مقالات به چشم می‌خورد آن بود که آنها الویس را سلطان کل قبیله ۱/۵ میلیون نفری فانتی اعلام می‌کردند، در حالی که او تنها به سلطنت حدود ۲۰۰۰۰ نفر برگزیده شده بود.

چندین شرکت فیلسازی ایراز علاقه کرده بودند که از داستان الویس یک فیلم سینمایی بسازند. او بهز چند استثناء پیشنهادهای آنها را در بهترین حالت مستبد و در بدترین حالت توهین به مردمش یافته بود. یک استودیو سناریویی پیشنهاد کرده بود که طبق آن زن او به وسیله قبیله دیگری ربوده شده و سپس (در بی جنگهای گسترده در جنگل) به وسیله یک گروه ضربت از ارثش انگلستان آزاد می‌شود. این آن نوع شهرتی نبود که الویس می‌خواست. از سوی دیگر او برای پذیرش هر پیشنهادی که واقعبات، شیوه و مشکلات زندگی مردمش را برای جهانیان بازگو کند، آماده بود.

قرار بر این شد که من در سفر آن سال الویس و خانواده‌اش به چوکرا با آنها همراه شوم و یک رئیس امروزی آفریقای را به هنگام انجام وظایفش مشاهده کنم. طی چند ماه بعد وقت زیادی را صرف گردآوری اطلاعات درباره غنا به طور کلی و مردم فانتی به طور خاص کردم.

دوربین سلطان

متوجه شدم که فانتی‌ها و آشنایان‌ها، که مشهورترند، دو شاخه از یک قبیلته که در اصل آکان نام داشت. صدها سال پیش، آکانها از بخشهای درون آفریقا به سمت خلیج گنه رهسار

آهنگین بوده پیوسته می‌خندید. آسان در برخورد با او احساس آرامش می‌کرد و ما خیلی زود یکدیگر را به نام کوچک خطاب کردیم.

الویس داستان خود را برای من بازگو کرد. او در یک شهرک کوچک در ساحل غنا بزرگ شده بود. پدر و مادر او از نخبه‌ها بودند، اما او همیشه نسبت به این موضوع بی‌اعتنا بوده است. پس از پشت سر گذاردن سالهای نوجوانی، غنا (او یک ازدواج ناموفق) را ترک گفت تا در انگلستان به تحصیل یاغذاری بپردازد. او و الیزابت در کالج کشاورزی با یکدیگر آشنا شدند و با هم ازدواج کردند. او زنش را به کشورش برد که در آنجا مقام دوم را در سازمان ملی پارکها و باغها دارا بود. آنها پس از چند سال زندگی در آکرا به انگلستان بازگشتند و در آنجا اقامت گزیدند. الیزابت بچه‌دار شد و زندگی آنها بیش از پیش از ریشه‌های بومی فاصله گرفت. آنگاه یک روز الویس با خیر شده که مادرش در گذشته است. او با غم و اندوه فراوان به دهکده خانوادگی، یعنی چوکرا بازگشت تا در مراسم تشییع شرکت کند. در این سفر با شگفتی تمام متوجه شد که انتخاب کنندگان سلطان دهکده سالهاست که برای برگزیدن او به سلطنت برنامهریزی کرده‌اند. شگفت‌انگیزتر اینکه او کوچکتر از ۸ برادر دیگر خود بود. اما گریزی نبود و نظر الویس در این تصمیم چندان تأثیری نداشت. در ماه بعد او به همراه خانواده‌اش به چوکرا بازگشت و رسماً «سلطان» نامیده شد و به نانا او نوماثین کافی ایدان اول، براهنه چوکرا - ایدانکروم لقب گرفت.

الویس معنای لقب رسمی‌اش را برای من بازگو کرد. ناناها عنوانی است که به ابتدای نام هر مرد یا زن از نخبه‌ای قبیله فانتی اضافه می‌شود. «نوماثین» (در هم شکسته مردان) نام پدر الویس بوده است. «کافی» به معنای جمعه است. بسیاری از افراد فانتی به نام روز تولدشان خطاب می‌شوند. «براهنه»

پس از چند سال زندگی در اکرا آنها به انگلستان بازگشتند. در آن جا از دواج کردند و اقامت گزیدند. یک روز الویس خبر شد که مادرش مرده است. او با غم و اندوه فراوان به جوتوا. دهکده خانوادگیش بازگشت تا در مراسم تدفین شرکت کند. طی این دیدار با کمال تعجب دریافت که «پرزیندگان سلطان» در دهکده، سالهاست که برای انتخاب او به ریاست برنامهریزی کرده‌اند.

شدند. بنگ گروه از آنها تا ساحل شرقی که اکنون غنا نامیده می‌شود پیش رفتند و قبیله فانتی را تشکیل دادند. گروه دیگر چندان به‌آب نزدیک نشدند و در منطقه اطراف کوماسی امروز سکونت گزیدند و آشانتی را تشکیل دادند. زبان این دو قبیله از یکدیگر متمایز بود، اما با هم خویشاوندی داشت (نظیر انگلیسی و فرانسه). نقطه عطف تاریخ هر دو قبیله اواخر قرن پانزدهم است که بازرگانان اروپایی در جستجوی طلا و برده به این نقاط آمدند. از آن زمان به بعد فانتی‌ها پیوسته با تهاجم آشانتی‌ها (که می‌گویند تا سهم بزرگتری از تجارت پسر سود ساحلی را به دست آورند) روبه‌رو بوده‌اند.

برغم وجود وضعیت دایمی جنگ میان فانتی‌ها و آشانتی‌ها نهادی قبیله‌ای آنها با یکدیگر تفاوت زیادی نداشت. کشتکتهای خویش به تدریج ناپدید شدند، اما بسیاری از نهادها تا به امروز دست نخورده باقی مانده‌اند. مهم‌ترین این نهادها سنت «زمینهای سلطان» است. این سنت از این لحاظ که زمینهای سلطان مظفر روح مردمی است که بدان وابسته‌اند چیزی بیشتر از صرفاً یک کرمی قدرت است. زمانی که یک سلطان انتخاب می‌شود، سرپرستی «زمینهای سلطانی» را بر عهده می‌گیرد و بنابراین مسئولیت مستقیم رفاه مردمش را بر دوش دارد. دو میان قبایل آشانتی و فانتی زمینهای سلطانی کوچک و بزرگ بشمار می‌آید وجود دارد که هر یک به قطعه‌ای از منطقه و مردمی که در آن قطعه زندگی

پددهای جوتوا که دهکده الویس

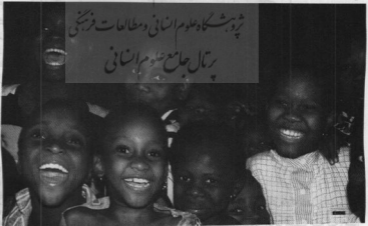
می‌کنند، مرتبط می‌شود. رئیس یا سلطان سرپرستی این زمینها و نه مالکیت تمام عیار آنها را داراست. از دیدزبان به قدرت پیش آمده است که رئیس، این زمینهای سلطانی را به «ملک شخصی» خود بدل کند.

قدرت زمینهای سلطانی

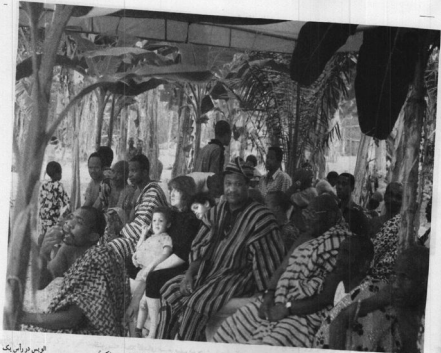
هر طایفه مهم غالباً پیش از یکت زمین سلطانی را دراختیار دارد. «خون آبی» (اصیل) به چندین نسل پیش و به زمانی باز می‌گردد که زمینها برای نخستین بار فتح شده و قبایل اسکان یافته بودند. رؤسای بزرگ قبیله، رؤسا و رؤسای جزء همگی از میان مردان واجد شرایط طوایف «اصیل» انتخاب می‌شدند. در انتخاب این رؤسای سن شرط نیست، بلکه قدرت و مهارتهای سیاسی اهمیت دارد. قدرت زمینهای سلطانی دراختیار گروهی از ریش سفیدان است که سلطان را برمی‌گزینند یا در موارد نادری که سلطان ناشایست از کار می‌آید، او را خلع می‌کنند. معمولاً میان این گروه، رؤسای در درجات مختلف و کسانی که سودی سلطانی در سر دارند، نوعی روابط بسیار پیچیده وجود دارد. در وسط این همچون پیچیده تورم و تپتی ملکه ساز قرار دارد که غالباً در تصمیم‌گیری در باره انتخاب سلطان از میان پسرانش نقش مهمی ایفا می‌کند.

جامعه فانتی بر روابط خوئی و همبستگی گروهی استوار است. فرد تنها و تنگ‌انده را نه تنها در دوره حیات زمینیش؛ بلکه برای اند فردی سرگشته و نوبدی می‌دانند. این بدان خاطر است که مراسم مذهبی فانتی‌ها به‌طور عمده متوجه نیاکانشان است که فانتی‌ها معتقدند بر زندگی آنها نظارت دارند. هیچ‌گونه تعلیبت مردم فانتی خارج از حیطه مذهب قرار نمی‌گیرد. برای مثال، به قدرت ممکن است مشاهده شود که یک اهل قبیله فانتی پیش از نویدن نوشته‌الکلی جوعه‌ای را تاز ارواح نیاکان خود نکند. فانتی‌ها چنان به‌عزیمت‌ساز

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



جورج تاولی - دوران
یک انگلیس ترک تبار است که در لندن
زنان می‌کند و
نرادرشگر تلویزیون است.



لوئیس در رأس یک
گردهبانی سنتی.

من در ماه دسامبر، قبل از لوئیس و خانواده‌اش به اکسرا
برواز کردم و مدتی نزد یکی از دوستان لوئیس به نام ناتان
آستین به سر بردم. از من به خوبی پذیرایی شد. پاتولین زن
ناتان مرا با غذای افریقایی آشنا کرد. این غذا معمولاً شامل
سبب زیتنی هستی، مانیوک (یک ریشه گیاهی)، پلاتین (موز
در تکه خوش طعم سبز پوسته) یا کرمی بر این سه است. آنها
که بسیار مرفه بودند مقداری گوشت یا ماهی در کنار غذا
می گذاشتند. دوستان و بستگان گویا اکنون به دیدن آنها می آمدند
و فضای شاد و خاکم بود. همه آنها می نوشیدند به من زبان
فانتی بیاموزند و من به چجه‌ها درس نقلی می دادم. اماتول،
برادر پاتولین، از نقشه‌های خود برای رفتن به آمریکا برای من
سخن می زد. او در نظر داشت پنج سال در آنجا کار و پس از آن
کند و سپس به‌جا باز گردد و خانه‌ای برای خود بسازد.

تاریخ علم در آفریقای مردمی با استغاف و خوش بین

خیلی زود از غنا خوش آمد. روحیه زنده، شاد و شوخ مردم
غنا برایم جالب بود. چجه‌ها از دیدن یک سفید پوست با
شلوارک به‌خنده می افتادند و دکه داران مرا صدا می زدند تا
با من سلام کنند. همه جا و همیشه موسیقی در تروم بود.
موسیقی یومی افریقای غربی که همراه با آوازهای نظیر
«خواب یک کریسمس سفید را می بینم» و «جنگل بلز» در
همه جا پراکنده است، خود تحت نفوذ طیف وسیعی از

مرگ اعتقاد دارند که اگر تصادفاً در کنار یک غور ایستاد
باشید و یک فانتی از کنار شما بگذرد، بعید نیست بگویید
دروغ به هر دوی شما خوش. بنابراین یک فانتی تمیدی با
چشم انداز ترسناک مطرود شدن ابدی دست به گریبان است.
اروپاییها مسئله‌ای را که امروز تحت حکومت جمهوری غنا
قرار دارد در گذشته ساحل طلا می نامیدند. از اواخر قرن
پانزدهم به بعد ملل اروپایی که به تجارت دریایی می پرداختند
برای دستیابی به ثروتهای این منطقه با یکدیگر رقابت می‌امان
و خشنی داشتند. همه این قدرتها (انگلسان، دانمارک، سوئد،
پروس، هلند و پرتغال) برای خود در طول ساحل خلیج گینه
پایگاههای دریایی برپا کردند (تصادفاً تمام آن بیست و نه
پایگاه امروزه بر جای مانده‌اند). در اواسط قرن نوزدهم
ساحل طلا رسماً به امپراتوری انگلیس ملحق شد. این منطقه
تا ۱۹۵۷ به وسیله فرمانداران استعماری اداره می شد. در این
سال غنا نخستین کشور افریقایی بود که به کسب استقلال از
انگلسان نایل گشت. نخستین رئیس جمهور غنا قوام
(داجی) (نکرومه بود. او در جمال عبدالناصر برجسته‌ترین
رهبران جهان سوم در دوران خود بودند. اما نکرومه از
قدرت ساقط شد و سرانجام به حالت تبعید در رومانی
درگذشت. غنا وارد یک مارپیچ معکوس شد. یک دار و
دسته نظامی جای خود را به دیگری می داد و کشور بیش از
پیش در گرداب بدعی فرو می رفت. غنا تنها طی یک دهه
گذشته به درجه‌ای از ثبات دست یافته است.

غرب افریقا، سالکان تثلیث مقدس. جلو و عقب کابیرتها و مینی‌بوسها با شعارهای مذهبی آرایش شده‌اند: «تسلیم نشو، معجزه در انتظار توست»، «من نمی‌توانم به ترسک کشم، تنها مسیح می‌تواند» و بهتر از همه «اگر خدای تو مرده است... از خدای من کمک بگیر». حتی اسامی شرکتها رنگ مذهبی دارد: «حمل و نقل شاه شامان [مسیح] با مسئولیت محدود»، «داروخانه مسیح ناجی» و «گریسس در جنوب بری مصر». اصلاً غیر عادی نیست که در هر ساعت از روز یا شب صدای آواز و دست زدن که یک ارگ الکتریکی، گیتار، کنتراباس، طبل و چند تنبور آن را همراهی می‌کند، در خیابان به گوش رسد. گریسس نزدیک می‌شد و شور و حرارت مذهبی به نقطه اوج می‌رسید.

۵۵ لوئیس وارد می‌شود

در ۲۴ دسامبر شنیدم که لوئیس و خانواده‌اش به هنگام شب وارد می‌شوند. برای دیدار آنها به فرودگاه رفتم. به‌جز افراد خیلی مهم (VIP) وارد شدم و در آنجا نانالوئیس را دیدم که همچون همیشه برخوردی دوستانه، خندان و مسلط داشت. الیزابت و هرزوندانش ترزا (۷ ساله)، ماتیو (۵ ساله) و کریستوفر (۳ ساله) نیز با او بودند.

لوئیس دختر شانزده ساله لوئیس از زن اولش نیز با آنها بود. ملکه الیزابت شخصاً مظهر یک زن طبقه متوسط انگلیسی بود؛ با حاشی ماندارانه و خونسرد، رنگ پوست لوئیس تیره‌تر از سه بچه دیگر بود، زیرا مادر او نیز غنایی

جامعه فانتی بر پیوندهای خونی و همبستگی گروهی استوار است. فرد تنها و تک افتاده را نه تنها در دوره حیات زمینیش، بلکه برای ابد، فردی سرگشته و نومید، می‌دانند. این بدان خاطر است که مراسم مذهبی فانتی‌ها به‌طور عمد متوجه نیاکانشان است که فانتی‌ها معتقدند بر زندگی آنها نظارت دارند.

سبکهای گوناگون قرار دارد: پاپ، دیسکو، گاسپل، حتی موسیقی کانتری و وسترن.

آوازه‌ها هر چند به ضبط شده باشند و شاید از دستگاه ضبط یک اتومبیل کوچک پخش شوند، اما ملودی همواره ظریف و عالی است. الفاظ هر چند انگلیسی، فرانسه یا به‌زبانهای متعدد قبیله‌ای هستند، اما نوا بی‌تردید افریقایی است و یک مسافرت تساراحت‌گسترده بسا مینی‌بوس را به تجربه‌ای شاد و به‌یاد ماندنی بدل می‌کند. موسیقی افریقایی غربی اساساً مثبت و دوستانه است - نه خشمگین نظیر موسیقی رپ آمریکایی یا دشتنگین نظیر موسیقی رگی جامائیکا - و نقش بسیاری در ایجاد روحیه آسانگیر و خوشبین غنایی دارد.

در غنا مسلمانان، بوداییها و پیروان جاننگرایسی (animists) نیز وجود دارند، اما مذهب غالب مردم، پروتستان انجیلی است. به‌نظر می‌رسد ساختمانها یکی در میان مقر یکی از اسامی رنگارنگی باشند که برادر و دینوار نقش بسته است: کلیسای مسیح صهیون، جنبش انجیل مقدس

بازار جوکوا



یک دانشجوی آفریقایی
از میهمان نوازی اوکراینی
سخن می‌گوید

بورش و همدلی

نوشتهٔ نباه سانتی



برده است. سه بچه کوچکتر به رنگ قهوه‌ای روشن اند و موهای مجعد (در مقابل فروری آفریقایی) دارند. سه بچه هنگی شاد و پر تحرک بودند، اما از همان آغاز معلوم بود که کریستوفر دردانهٔ خانواده است. پرخورده الویس و لیز بسیار گرم بود و همین گفتند که برای دو هفتهٔ آتی همراهِ خانوادهٔ آنها باشم.

روز بعد پس از صبحانه همه چیز را در پژو استیسی قرار دادیم که الویس برای مدت اقامتش کرایه کرده بود. هنگی در آن جدیدیم. من همراه با یک چمدان، دو کیف پر و یک رادیوی بزرگ در جلو نشستم. آنگاه عازم جرکوا شدیم که یک ساعت رانندگی از آنجا فاصله داشت و در پاترند کیلومتری بندر ماهیگیری وینه با بود.

هر چه از اکرا دور می‌شدیم، دشت ساحلی یکپارخت به تدریج به تپه ماعورهای پست و برته‌دار تبدیل می‌شد که جابه‌جا درختان بلند بالویاب در آن به چشم می‌خورد. خود این سفر یک تجربه بود. اتوبوس ما دیوانه‌وار از بزرگراه پایین می‌آمد و برای احتراز از چاله‌های بیشمار به این طرف و آن طرف می‌پیچید. اتوبیلهایی که به ما نزدیک می‌شدند نیز به همین ترتیب عمل می‌کردند. گاه از سمت راست ما عبور می‌کردند، گاه از سمت چپ. برای بزرگترین توقفه کردیم. سپس بزرگترین یک پمپ دستی متعلق به دههٔ ۱۹۲۰ داشت و با دو استوانهٔ شیشه‌ای که پیش از آنکه به داخل باک، تخلیه شوند، پر از بهترین می‌شدند. نزدیک ظهر بود که به جرکوا رسیدیم.

نخستین برخورد من با یک خانوادهٔ اوکراینی به دنبال دعوت معلم زبان روسی من روی داد. او به اینستگاه آمد و ما ده نفر را که در گروه آموزشی او بودیم به خانهٔ خود برد، ویلایی که با درختان سیب و یک باغ گل احاطه شده بود. پدر او در ایوان به ما خوشامد گفت. ما ژاکتهای خود را در آوردیم و وارد یک اتاق نشیمن نسبتاً جادار شدیم که میبلان قشایی داشت. معرفیهای معمول به عمل آمد. والدین او هر دو بازنشسته بودند. پدرش یک افسر ارتش بود و مادرش یک معلم مدرسه ابتدایی که اوکراینی درس می‌داد. پسر آنها، یک سرماز گلارد در مسکو، در آنجا حضور نداشت. دختر آنها (معلم روسی ما) از یکی از دوستانش که شیرینی‌پز بود به مناسبت حضور ما دعوت کرده بود.

ما به توبهٔ خود اساسی و ملیت خود را ذکر کردیم. میزبانان ما از اینکه نمایندگان تمامی قاره‌ها در خانهٔ آنها حضور دارند به وجد آمدند. می‌خواستند بدانته چرا ما تحصیل در اوکراین را انتخاب کرده بودیم و رابع به کشور آنها چه فکر می‌کنیم. پدر گلاردت جلوی خود را بگیرد و علی‌رغم نگاه ملامت‌گر دخترش که صریحاً از او خواسته بود به ما مشروب الکلی ندهد، به عنوان ترفیبهین اشتها آور به ما و دکا تعارف کرد.

غذا با آنچه ما در نهارخوری دانشجوی دیده بودیم، بسیار متفاوت بود. برش با خامه تازه به قدری لذت بود که آقدر از آن خوردیم که نتوانستیم از غذاهای بعدی نیز لذت ببرم. مادر به ما اصرار کرده که یک پرس دیگر نیز بخوریم. طی صرف غذا فهمیدیم که پدر خانواده وقت زیادی را صرف نجاری می‌کند. مادر با فرقیرو اثاثیه‌ای را که او با دست خود ساخته بود به ما نشان داد. کار تفریحی مورد علاقهٔ مادر باغبانی بود، اما او همچنین در یک گروه کر نیز آواز می‌خواند و پیانو می‌نواخت.

حرکات مادر که زنی شصت ساله بوده، رخصیات از یک زندگی خوش را حکایت می‌کرد. او بسیار بی تکلف با ما سخن می‌گفت و نگرانیهای والدین ما را به خوبی درک می‌کرد. او نیز نگران پسر غایب خود بود. شوهر او کمتر حرف می‌زد و صرفاً به تأیید یا تصحیح اظهارات زن و دخترش می‌پرداخت. پس از غذا، دو زن جوان رقص فالپرانان و چندگام والس را به ما یاد دادند. مادر اظهار تأسف کرد از اینکه تا به حال رقصهای سنتی ما را ندیده است. پس از صرف چای از میزبانان خود خداحافظی کردیم.

آنها به ما کیک و سیب دادند تا با خود ببریم.



شکوه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

۲ استقبال با شکوه

نباه سانتی:
علل ترک، خرداد ۱۹۸۰، فرانکفورت (اوکراین) پزشک تحصیل می‌کرد. او فرماندار حاضر در فرانسه تحصیل می‌کند.